

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحث راجع به اصالت عدم تذکیه بود. که متعرض کلمات اعلام و عده‌ای از بزرگان شدید. طبعاً کلمات دیگری هم هست. دیگر طول می‌کشد حالا خلاصه‌اش یک مقدار از معظم کلمات را گفتیم و بعد گفتیم یواش یواش شروع به تحقیق مسئله بکنیم. یکی از مسائلی که در کلمات اینها بود، تقابل بین میتة و مذکی بود. عرض کردیم مشهور بین اصولیین ما و علمای ما میتة همان غیر مذکی است، فرقی با آن ندارد. و مرحوم استاد بین این دو تا فرق گذاشتند. به اصطلاح چون آن غیر مذکی به عنوان عدمی است اصل بر آن جاری می‌شود به تعبیر ایشان. اما در میتة چون عنوان وجودی است، به نظر ایشان اصل جاری نمی‌شود.

این خلاصه بعضی از نظرات بود.

عرض کردیم برای توضیح مطلب برگردیم به اصل آن به اصطلاح زمانی که این اصطلاحات یواش یواش وارد فقه اسلامی شد. عرض کردیم عنوان مذکی در روایات خیلی زیاد است، اما در قرآن یک مورد بیشتر استعمال نشده است. و آن هم در سوره مائده، آیه سوم سوره مائده، که عرض کردیم من آخر ما نزل من القرآن؛ که معروف هم هست، هم ما داریم هم اهل سنت، احل حلالها و حرمة حرامها. و عرض کردیم شواهد نشان می‌دهد که این آیاتی که در این سوره هست، نباید مبدأ تشریع حسابش بکنیم؛ چون مثلاً آیات وضوء و غسل اینجاست، خب قطعاً مسلمانان قبلاً وضوء می‌گرفتند.

لذا به ذهن می‌آید که سوره مبارکه مائده، مشتمل بر عده‌ای از آیات است، بیشتر نظرش این است که آن مطالبی را که سابقاً چون این یک مطلب مهمی است که اگر ثابت بشود آثار دارد. مطالبی که بین مومنین و مسلمین جاری بود، جنبه قانونی به آن بدهد. یعنی به عنوان یک متن قانونی در بیاید که قابل استدلال باشد. مثلاً و ان کنتم جنبا فاطهروا و ان کنتم مرضی و علی سفر آیه که در وضوء و تیمم است. ذهن به ذهن این طور می‌آید. و یکی از آثار خیلی مهم که البته من چون ندیدم جایی؛ چون آیاتی که ما در قرآن، متعدد چند آیه داریم در امر به معروف و نهی از منکر، در سور دیگر است. در این سوره مبارکه (و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان)؛ ما برای اولین بار احتمال دادیم که این آیه عنوان امر به معروف را تبدیل کرده است. یعنی چون کلمه امر یعنی امر اینجا به معنای گفتن صیغه افعال نیست؛ امر یعنی واداشتن ولو به فعل. مراد از امر این است نه مراد. این را تبدیل کرده به جای امر به معروف که یک نوع مثلاً جنبه

آمریت هست، به عنوان تعاونوا علی البر و التقوی؛ به جای امر به معروف صیغه تعاون که به باب تفاعل عرض کردیم به این معناست که صدور یک فعل را به طور همزمان از دو نفر اگر ببیند، باب تفاعل به کار می‌برند. سابقا توضیح دادیم. اما اگر صدور از یک طرف باشد، غالبا باب افعال به کار می‌برند. مثلا اعانه. اگر صدور از یک طرف باشد و دیگری جزایش را بدهد، باز اولی باز دومی، این طوری باشد، این باب مفاعله به کار می‌برند. ضارب و زید عمرو؛ یعنی اول زید زد بعد عمرو زد بعد زید. اما اگر بخواهد حکایت حال فعلی که بین دو طرف است، در حال صدور فعل، آنجا باب تفاعل؛ تضارب زید بعمر و به این معناست.

اینها یک لطافت‌هایی است به لحاظ هیئات و معانی؛ هیئات و معانی که دارند در لغت عرب. یعنی این ما اعانه داریم، عاونه داریم و تعاونه داریم. سه تا عنوان است. هر عنوانی با دیگری فرق می‌کند. آنجا توضیحات عرض کردیم در بحث فروش غنبل لمن یسمعه خمر، این توضیحات دادیم. اصحاب متأخر ما بحث تعاون را مطرح کردند که در حقیقت این بحث تعاون عرض کردیم از قرن اول و دوم، در فقه اهل سنت مطرح شد. در روایات ما نیامده؛ اما در فقه اهل سنت مطرح شده. در فقهای از قرن نهم و دهم شروع کردند به مناقشه که فعل تمسک هست یا نه.

و فقهای متأخر ما اضافه بر مسئله تعاون مسئله امر به معروف و نهی از منکر را مطرح کردند. آن وقت طبق این تصور ما، این تعاون در حقیقت همان لغت اخرای امر به معروف است. خیلی آثار فرقی زیاد است الان نمی‌خواهم وارد بشوم. یکی هم در ما نحن فیه، ظاهر آیه مبارکه این نکات را خوب دقت بفرمایید. ظاهر سوره مبارکه ممکن است اموری بین مسلمانان جاری بوده، حتی از مکه چه برسد به مدینه؛ لکن ظاهرا به عنوان متن قانونی در این سوره مبارکه مائده آمده. به عنوان، حتی مثلا و امسحوا برئوسکم و ارجلکم الی الکعبین؛ چون آنها مسح بر خف می‌کردند، وقتی به امیر المومنین (ع) گفتند که فلانی گفته که رسول الله (ص) امر به مسح بر خف کرد، امیر المومنین (ع) فرمودند این قبل از سوره مائده بوده. یعنی تا قبل از مائده یعنی اگر رسول الله (ص)، خف یک نوع در فارسی می‌گوییم موزه. یک نوع فرض کنید مثلا اگر سابقا هم دیده باشید، جوراب‌های پشمی درست می‌کردند که کلفت بود، که فقط پا را، ساق نداشت. این را از چرم می‌ساختند در حال سفر این را می‌پوشیدند. اصلا خودش یکی از علامات سفر پوشیدن خف بود. این را می‌پوشیدند، بعد پایشان را در کفش می‌کردند. برای اینکه توی راه مثلا بخواهند پیاده بشوند و سوار بشوند، حشره‌ای چیزی به پایشان نزنند. کفش هم نباشد که سنگین است، این را اصطلاحا.

ولذا خف بنا بر مشهور اهل سنت، ایشان گفتند در حال سفر است فقط. این صدق سفرش مال این است. به هر حال امیر المومنین (ع) فرمودند اگر هم بر فرض مسح بر خفی از رسول الله (ص) نقل شده قبل از مائده بوده است. خوب دقت بکنید. چون سوره مائده دارد فامسحوا برئوسکم و ارجلکم؛ مسح باید روی خود پا بشود نه روی خف. مسح روی خف معنا ندارد. دقت کردید؟

من وارد این بحث نمی خواهم بشوم. و عرض کردیم در خصوص این آیه سوم مهم تر از همه اش ذیلش دارد الیوم اکملت لکم دینکم؛ همین آیه است، همین آیه ای که الان محل شاهد ماست. و عرض کردیم بین اهل سنت و بین شیعه اتفاق نظر است تقریباً در این که این آیه بالخصوص در سال دهم هجرت در ایام ذی حجه در حجة الوداع آمده. مشهور بین علمای ما مسلم بین علمای ما روز هجدهم است؛ آنها روز نهم یا دهم گفتند. در صحیح بخاری هم آمده است. خطاب به رسول الله (ص) فانزل قوله تعالی الیوم اکملت لکم؛ حالا من به بخاری نسبت دادم؛ کمی، آن خطبانش هست، این الیوم را نمی دانم، البته در کتب معروفشان، روایتشان هم هست، قبول دارند، اما الان نسبت به بخاری را در روز نهم یا دهم نمی دانیم.

س: روز عرفه است

ج: بله روز عرفه.

غرضم اینکه یا روز عید؛ چون خطبه مال روز عید است، روز عرفه خطبه ندارد.

عرض کنم پس تفاوت بین ما و اهل سنت هشت روز است. بین روز دهم تا روز هجدهم. اما مسلم است که این آیه خصوص این آیه الیوم اکملت لکم دینکم؛ در حجة الوداع و در سال به اصطلاح دهم هجری واقع شده. و البته اهل سنت سابقاً هم به یک مناسبتی عرض کردیم، در خصوص سوره مائده، معتقدند یک مقدارش در مکه نازل شده، یک مقدارش هم توی راه، راه برگشت از مکه. مثلاً همین آیه بنا بر تفسیر ما توی راه وارد شده؛ چون جحفه رسیده بودند؛ فکر می کنم هفدهم به جحفه رسیده بودند. شب را خوابیده بودند، صبح غدیر واقع شده؛ احتمال این طور است، شواهد این طور است.

به هر حال با شواهد راه و مسافت و اندازه ها باید این طور باشد. علی ای حال کیف ما کان پس این آیه مبارکه جزو محکّمات به اصطلاح، محکّمات آیات و قابل تمسک؛ عمده نکته این است.

عرض کردیم در کل قرآن هم لفظ تذکّیه فقط همین آیه آمده است. نه از ماده اش نه از مشتقاتش؛ یعنی از این ماده ذال و کاف و یاء، ذکا، فقط همین مورد آمده است. هیچی در قرآن، ما آیه ای که تذکّیه باشد همین است، الا ما ذکّیتم. و از عجایب امر آیه میته هم در همین آیه

آمده است. لفظ میتة عرض کردم لفظ میتة قطعا قبل از این سال مسلمان ها اجتناب؛ این قطعی است دیگر، چون لفظ میتة در آیات مکی هم آمده، چه برسد به آیات مدنی. لفظ میتة در قرآن نسبتا، اصلا اشتقاقات موت و میتة و موتی در قرآن زیاد است، به خلاف این تصویر. خود لفظ میتة در مکه هم آمده، در آیات مدنی هم آمده. در این آیه هم میتة آمده؛ حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر، این اول آیه؛ بعد می فرماید و منخنقة و الموقوذة، آن که خفه کردند، آن که با چوب زدند، و متردیه، آن که از بالا افتاده، و النطیحة آن که حیوان دیگر به او شاخ زده؛ و ما اكل السبع، یا اصطلاح فی ما بعد، اکیل السبع، اکیل به معنای مأکول. فعیل به معنای مفعول. اکیل السبع آن حیوانی که مثلا نصفش یا شکمش را حیوان درنده ای پاره کرده. اینها حرام است، الا ان يقول الا ما ذکیتم؛ این الا ما ذکیتم اینجا آمده است.

پس آن که سبب شده یواش یواش وارد استدلال بشویم، استظهار بشویم. آن که سبب شده تصور بشود که میتة در مقابل مذکی است، یعنی غیر مذکی میتة است، خود این آیه است؛ چون میتة در مقابلش آمد. البته چون در اول آیه آمده حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما احل لغير الله به، ظاهرا این چهار تا مطلق هستند. و اما آن پنج تا، و المنخنقة و الموقوذة و المتردیه و النطیحة و ما اكل السبع، الا ما ذکیتم؛ ظاهرا الا به همه بر می گردد. یعنی حیوانی که خفه اش کردند، اما هنوز نمرده، جان دارد، دست و پا می زند. او را اگر تذکیه بکنید، درست می شود. این ظاهر آیات تا اینجا یواش یواش برویم جلو.

پس کلمه ذکیتم در اینجا آمده، انما الکلام که یواش یواش می خواهیم اثبات بکنیم. آیا ذکیتم در اینجا یک مفهوم عرفی است، مثل احله الله البیع؛ یا یک اصطلاح شرعی است؟ عرض کردیم سابقا مرحوم استاد می فرمودند این یک اصطلاح شرعی است. این نمی شود به آن تمسک بکنیم به اطلاق. این کلام استاد. در احل الله البیع، چون بیع مفهوم عرفی است، می شود تمسک بکنیم. هر مقدار که میتة، در شرط زائدی شک کردیم می شود تمسک بکنیم.

پس اینجا هم یک نکته ای که آیا در مثل الا ما ذکیتم، می توانیم تمسک بکنیم یا نه؟ عرض کردم این سابقا اشاره کردیم. حالا از اینجا یواش یواش این نکته در می آید.

کما اینکه آن نکته ای را که مرحوم آقای ضیاء خیلی رویش اصرار دارند، البته آقای خویی هم دارند، نائینی هم دارند، لکن آقا ضیاء بحث را روی این برده که آیا تذکیه امر بسیطی است یا امر مرکبی است و قابلیت محل شرط است یا امر مرکبی است که قابلیت محل جزء است. ایشان سه احتمال آقا ضیاء دادند. محور بحث را روی این جهت بردند.

اینجا الان یواش یواش می شود روشن کرد. ما دیروز از عبارت قرطبی نقل کردیم. ایشان در ذکیتم سه احتمال داده؛ حتی ادعا کرده، البته یک احتمال هم قبلا قبل از اینکه اینجا سه احتمال، در صفحه قبل داده از قرطبی، که تذکیه یعنی ذبح. الا ما ذکیتم، سرش را ببریم. ذکیتم یعنی ذبحش بکنیم. پس اگر موقوفه بود، منخنقه بود، دارد جان می دهد، یا با چوب زدند، دارد از خون از او می رود، اما نمرده، سرش را ببرید. پس ذکیتم یعنی ذبحتم. این یک. این را از قرطبی نقل کرده. این که فکر نمی کنم معنای لغوی باشد. خیلی بعید است معنای لغوی. بعد ایشان ادعا کرده که در سلب لغت عرب، تذکیه به معنای تمام است. فی اللغة اصلها، تعبیر ایشان است. یعنی به عبارت فارسی بخواهیم بگوییم مثلا الا ما ذکیتم، همین که تمام شد. مثلا نصفش را حیوان خورده، دست و پا می زند، تمامش بکنیم. یک احتمال ایشان داده که تمامش بکنیم. یعنی اکمال، اتمام. معنای بدی نیست، باید یعنی اگر واقعا در لغت عرب ثابت بشود، باید شواهد دیگری بر اراده او در اینجا. لکن ما دیروز یک نکته ای را عرض کردیم؛ چون در خلال کلام سریع رد شدم، نمی دانم آقایان دقت کردند یا نه؟ اگر تمام مراد باشد با مبانی مثل آقای خویی که می گویند تذکیه امر بسیط است، بهتر می سازد. تمام و با اینکه این تمام هم تعبدی باشد، چون عرف نمی فهمد تمام چیست. آن دو تا مبنایی که آوردیم. با آن دو تا مبنا این تعبیر بهتر می سازد. که هم بسیط باشد، هم یک اصطلاح شرعی باشد، نه عرفی.

معنای دومی را که ایشان برای حالا به این اصطلاح ما سوم، البته این سه تا را یک جا آورده، آن ذبح را جای دیگر. ذبح که خیلی بعید است، قرطبی خیلی بعید است. معنای دومی که ایشان آورده، تذکیه، چون در لغت عرب هم استعمال دارد، راءحة ذکيه؛ یعنی خوشبو. یعنی کائما این حیوان گوشتش بر اثر اینکه مثلا ضربه زدند یا از بالای بلندی افتاده، گوشتش بد بو است. به خاطر تذکیه خوشبو بشود. یعنی به خاطر سر بریدن. لذا ذکیتم یعنی طبیعت؛ البته اگر این باشد، می شود هم مفهوم عرفی باشد، لازم نیست لزوما مفهوم عقلی. هم می شود مفهوم عرفی باشد، هم ممکن است بسیط نباشد. چون شما وقتی می خواهید یک چیزی را خوشبو بکنید، مثلا با دستمال تمیزش می کنید، عطر می زنید، چند تا کار انجام می دهید تا این خوشبو بشود. ممکن است این از این قبیل باشد.

احتمال سومی که ایشان داده و عرض کردیم در کتب اهل سنت ایشان هم اینجا نقل می کند. یک روایتی است از امام باقر (ع) ایشان نقل می کند. زکات الارض یحسی؛ پاک شدن، آنجا تذکیه به معنای ۱۰:۱۶ مگر شما خوشبو، پاکش بکنید. الا ما ذکیتم، مگر شما این را پاک بکنید. آن وقت با این، آن وقت نکته را دقت بکنید. آن ظرافت نکته را دقت بکنید. یک، آیا منخنقه مراد آن اطلاقی شامل آن مرحله اول می شود، یا مراد منخنقه حیوانی که بمیرد با خفه شدن. من دیروز این بحث را مطرح کردم. این را خوب در ذهنتان باشد، ما عناوینی داریم

در لسان روایات که دارای مراحل است. اگر در لسان دلیل آمد، این همیشه محل کلام است. این همیشه محل کلام است. و شواهد دیگر هم داریم، در فقه خودش خیلی کارایی دارد. یعنی اصولا خیلی نکات فراوانی در فقه دارد که الان جایش اینجا نیست. مثلا منخنقه اول که گلولی حیوان را فشار بدهد، این منخنقه است. حالا نیمه جان شده، دست و پا می زند، اما دارد خر خر می کند مثلا. یا دو تا چوب بزند خون هم از او بیاید، این موقوفه است اما نمرده. دقت کردید؟ یا مراد از موقوفه آن مرحله ای است که چوب زدن به جایی برسد که این بمیرد. آن هم موقوفه است فرقی نمی کند. از اول صدق موقوفه است تا وقت مرگ.

مراد از آیه چیست؟ اگر مراد از آیه تا وقت مرگ باشد، الا ما ذکیتم، استثنای منقطع می شود. چون آنها مردند دیگر. اما اگر مراد مراحل اولیه باشد، استثناء متصل می شود. یعنی اول موقوفه بودنش شما بگیرید سر ببرید. آن وقت با اینکه این حیوان، حالا در مثل منخنقه چون خفه اش کردند، اما در مثل متردیه ممکن است دست و پایش بشکند، خون هم بیاید. اکل السبع که عادتاً خون می آید؛ وقتی حیوان درنده ای بیاید پاره اش بکند و بخورد، قاعدتا خون... آن وقت از این اگر ما عرض کردیم ظاهر آیه همین استثنای متصل است. منقطع بودن خلاف قاعده است. پس باید حملش بکنیم بر مراحل اولیه. یعنی حیوانی است که درنده ای گرگی آمده پایش را خورده، شکمش را دریده اما نمرده. و لذا هم بعدها همین در فقه اسلامی مطرح شد. این سر مطرح بودنش مال همین است.

آن وقت الا ما ذکیتم را اگر به معنای پاک کردن باشد، انصراف ذهنی، یعنی عرف این را می فهمد. داعی نداریم ما این را حمل بر تعبد بکنیم. چون عرض کردیم مرحوم آقای نراقی هم همین حرف را زده. حالا ما حرف ایشان را روشن تر می کنیم. بحث الان دقت بکنید. فرض کنید خودتان را جای مسلمان ها در قرن اول بگذارید زمان رسول الله (ص) این آیه آمد. آیا اینجا از ما ذکیتم یک عنوان شرعی خاص در می آوریم یا الا ما ذکیتم این حیوان را پاک بکنیم؟ خب ما می دانیم عامل اساسی در این که حیوان گوشتش مثلا بو می گیرد یا حتی پوستش بو می گیرد، خون است. خون آلود که می شود بو می گیرد. شما یعنی مراد از ذکیتم پاک کردن، به این است که سر حیوان را آن چهار رگ، چهار تار را، من یک روزی یک آقای پرسید، اشتباه گفته بودم. دو و دج است؛ این ادواج اربعه، و دج دو تا رگی که این دو تا طرف است که مال رگ هستند. و یکی هم حلقومی که مال هواست، یکی هم مال معده. به اصطلاح مری و نای، و دو و دج؛ مجموعا چهار تا. اگر شما این را سرش را ببرید که قرطبی هم فهمیده اینجور فهمیده؛ سریع خون می آید بیرون. خون وقتی سریع آمد بیرون دیگر این گوشت پاک می شود. پس الا ما ذکیتم، عبارت از این است که شما کاری بکنید که خون سریع بیاید. و الا ما اکل السبع، اگر مثلا آن که اکیل السباع است به اصطلاح عربی، آن را اگر شما رها کنید دو ساعت طول می کشد خودش در بیاید، دیگر می میرد. اصولا می دانید خون در آمدن خودش سبب مرگ است. لذا در اصطلاح طب می گویند هر مریضی که به دکتر مراجعه کردند که خون دارد از او می رود، اولین کار باید

خون را ببندد. چون هر مرضی داشته باشد، کار نداریم، مهم این است که خود خون در آمدن سبب مرگ است. چون اگر خون یک مقدار معینی در بدن هست، این همین جور در بیاید می میرد. به طور طبیعی می میرد. لذا اولین کار باید خون را بست. بعد باید فکر کارهای دیگر افتاد.

پس بنابراین این در ذهنیت عرف این بوده که اگر دو ساعت طول بکشد، ولو این خون تدریجا در می آید، لکن خون یک مقداری در رگها می ماند، این منشأ بدبویی می شود. منشأ به اصطلاح وسخ بودنش می شود.

آن وقت الا ما ذکیم وقتی به آن طریق شما به اصطلاح سر بریدید؛ چون رگهای اصلی است، خون سریع می آید بیرون. اصلا در روایات دارد از پیغمبر اکرم (ص) که احسان به ذبیحه این است که با چاقوی تیز سرش را ببرید. که سریع بریده بشود و سریع هم خون بیاید بیرون. در بدون او هیچی از خون نماند.

پس اگر این طور فهمیدیم، آن وقت آن بالا هم که دارد حرمت علیکم الميته و الدم و لحم الخنزیر، حالا آن خنزیر عنوان دارد. آن میته هم چون ظاهرش این است به قرینه این حیوانات بعدی که آمده، میته آنجا ظاهر امراد ما مات حتف انفه است، آنجا اصطلاح نیست. آن حیوانی است که خود به خود مرده. این حیوانی که مرده، این خون در بدنش جمع شده، این عامل فساد است. این حیوانات دیگر هم ممکن است بمیرند، لکن چون خون تدریجا خارج می شود، یا اگر خفه اش کردند اصلا خون خارج نمی شود، این هم عامل فساد است.

پس عامل طهارت و پاکی عبارت است از مسئله خروج خون. خون اگر ناگهانی از بدن بیاید، این حیوان پاک می شود.

س: در غیر ما اکل السبع این را نداریم که خون الزاما بخواهد بیاید، منخنقه که خون نمی آید

ج: منخنقه ندارد، موقوذه چرا، با چوب زده خون آمده.

س: هم ممکن است با چوب زده خون هم نیامده

ج: ممکن است نیاید. می گویم ممکن است. متردیه ممکن است خون نیاید ممکن است بیاید. عرض کردم من هم نگفتم حتما. در

اکل السبع که قطعا توش خون هست،

س: این مورد قطعی است

ج: بله، بقیه غیر از منخنقه هم احتمال دارد خون باشد توش. نطیحه شاخ زده، شاخ زده مثلاً به گردنش، شکمش خون آمده، احتمال هم نه شاخ به شاخ شدن مثلاً. در منخنقه خون نداریم. خفه کردن خون نداریم. در آن چهار تایی دیگر، در یکی هست، در سه تایی دیگرش هم احتمال خون هست.

پس دقت بکنید. از مجموعه، حالا این ذهنیت را شما تصور بکنید، در مفروض هم این است که این کلمه یک بار آمده. خوب دقت بکنید.

س: ۲۳:۰۶

ج: خب من اول گفتم دیگر، مثل وضو، امر مستحب است، امر به وضوء هم هست. این را که خود من گفتم که.

س: نه می خواهم بگویم، این قضیه همان قضیه شرعی است

ج: نه معلوم نیست. به قرینه یعنی چون در قبلا این کار

س: این همه آیه داریم فکلوا مما ذکر اسم الله علیه، این هم آیات

ج: زیاد نیست، یک مورد دو مورد است.

س: اینها که سال دهم هجری، اینها متوجه نشدند که تذکیر معنی می دهد؟

ج: نه آن شرطیش محفوظ است؛ آن ربطی ندارد. آن فکلوا آن ناظر به یک جهت است، این ناظر به یک جهت است.

س: ۲۳:۴۲

ج: نه دقت بکنید. روایت معروف پیغمبر (ص) که سنی ها نقل کردند، چون ما خیلی قبولش نداریم، کل ما انهر الدم؛ دم. کل، هر چیزی که خون را بریزد بیرون بخور. و لذا آنها قائلند مثلاً با شیشه میشه اینجور چیزها. ما که می گویم آهن با آنها مخالف هستیم. آنها هر چه که خون را بیاورد بیرون. آن که از پیغمبر (ص) قبل از این سال ده است، کل ما انهر، معروف است البته چون پیش ما ثابت نیست؛ معروفشان این است که کل ما انهر الدم، نه کل ما انهر، کل ما انهر الدم، هر چه که خون را مثل نهر جاری می کند، یعنی در ذهنیت آنها، آن وقت این ذهنیت که به اصطلاح آن بسم الله جای خودش، آن چون در مقابل بت بوده، آن اصلاً حساب دیگری دارد. ما احل لغیر الله به حساب دیگری دارد. کلاً ما ذکر اسم الله علیه اصلاً حساب دیگری است. این معنایش چون در ذهنشان بوده، چون اینها قطعاً در ذهنشان بوده

.....
که حیوان را سر می برند و می خورند. این که قطعی است دیگر، نمی شود بگوییم که سال دهم هجرت آیه نازل شده. این در حقیقت ارجاع به همان ذهنیت آنهاست.

لذا طبق این ذهنیت خوب اگر دقت بفرمایید، این مسئله مطرح می شود که خداوند متعال می فرماید ذکیتم، پاکش کردیم. خب این لفظ پاک کردیم، با آن ذهنیت سابقشان تطابق دارد؛ یعنی با همان اشاره است.

س: اگر ۲۵:۰۷

ج: اگر چه بود آقا؟

س: این استحسان است. منخنقه و یعنی قطعاً خون از حیوان خارج شد به نحو تدریجی، اینجا ۲۵:۱۶

ج: ظاهرش این طور است. به استثنای منخنقه خون دارد دیگر خب.

س: فقط این آخری قطعی است.

ج: بقیه اش هم می شود، از دیوار نمی افتد نمی شود پایش بشکند خون بیاید؟ سرش بشکند خون بیاید؟

س: الان خیلی از حیوانات توی جاده می افتند، الان خون هم می خورده ماشین می افتد کنار جاده

ج: می دانم، الان خیلی از بالا که می افتند

س: بر اثر ضربه

ج: بله، به ضربه هم اثر دارد. موقوذه اگر چوب محکم بزنند، به قول قدیمی ها تفرق اتصال می شود، خون می آید. خب هست دیگر، این را که نمی شود انکار کرد.

اجازه بفرمایید بحث تمام بشود. پس بنابراین ما مشکل کارمان چه شد؟ مشکل این شد که آیا تمام بگیریم؟ بنابراین مخصوصاً اینکه قرطبی می گوید در اصل لغت به معنای تمام است. آیا خوشبو بگیریم؟ و آیا به معنای پاک بگیریم؟

یک نکته فنی در اینجا هست و آن نکته فنی در این کیفیت استظهار، حالا غیر از بازگشت به شواهد صدور، ما در مجموعه روایات اهل بیت (ع)، وقتی نگاه می کنیم در مجموعه روایات، اشاره ای نیست که این تذکیه تمام است. آنچه که بیشتر اشاره هست طهارت است. حتی

خوشبو هم نیست. حالا غیر از همین روایت زکاة الارض بیسها؛ که مراد طهارت است نه مراد تمام و نه مراد خوشبو. اگر شما باب ذبح و صید و اینها را ذباحه و صید را نگاه بکنید، روایات زیاد است. حالا دیگر بخواهیم یکی دو تا بخوانیم زیاد است. وقتی انسان روایات را نگاه می کند حس می کند که در لسان ائمه؛ چون ما عرض کردیم همیشه یکی از راه های بسیار خوب برای، راه مطمئن نه راه خوب، راه صحیح و راه مطمئن برای استظهار معانی قرآنی و سنن رسول الله (ص) اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین هستند. در روایات آنها در عبارات آنها، ما دنبال این عنوان طهارت می گردیم. یعنی آن را که می بینیم مراد از تزکیه همان پاک کردن است.

س: امر شرعی

ج: شرعی هست اما به اصطلاح چون امر جاری عرفی بوده، مثل بیعی است که بین آنها بوده. یعنی این مطلبی را که مرحوم ملا احمد نراقی می خواهند بفرمایند، با این تتیمی که ما کردیم، می شود قبول بکنیم. لذا ما خودمان هم معتقدیم نه فقط مثل

س: ۲۷: ۴۸

ج: اجازه بفرمایید، اجازه بفرمایید. نه مثل تزکیه، حتی مثل صلات هم بعید نیست رجوع بکنیم. چون صلات در جامعه عرب مشرک هم وجود داشت. غیر از حالا جامعه دینی یهود و نصاری. و ما کان الصلاة من ذنبن؛ اگر ما مقداری را احراز کردیم که قطعاً پیش متشرع صلاة بر آن گفته شد، در مقدار زائدش منافات ندارد به اصالت عدم جزئی و اصالت عدم الاشتراط مراجعه بکنیم.

اینکه اینها مثل آقای خویی می گویند فقط در مثل احل الله البیع مراجعه می کنیم، در مثل اقيموا الصلاة مراجعه نمی کنیم، به نظر من در اقيموا الصلاة هم می شود مراجعه کرد؛ چون اینها سابقه عرفی دارند. مثل بیع است، فرق نمی کند. این الا ما ذکیتم که در اینجا آمده، این اشاره به سابقه عرفی است. قطعاً مسلمان ها خب قبل از این گوسفند را تذکیه می کردند، نمی شود بگوییم نه. و از این نکته حالا یک اولاً یک از مجموعه روایات اهل بیت (ع) در می آید که در تزکیه عنوان طهارت هست نه خوشبویی و نه تمام. و طهارت هم به این قرائتی که در مجموعه عناوین هست، و در خود میته هم هست، ظاهراً منشأ طهارت خروج این خون است. این خون که از حیوان می آید بیرون، منشأ طهارت اوست.

و یک نکته عجیب تر که انسان ممکن است حالا چون بعد این را باید از مجموعه عبارات استظهار بکنیم؛ اصلاً معلوم می شود که اساساً تزکیه برای حلیت اکل نیست. تزکیه برای طهارت لحم است. این خلاف آن بحثی که دیروز گفتیم که اگر، چند روز پیش، حرمت در کتاب

به کار برد، یک معنای عامی دارد که شامل نجاست و مانعیت و اینها هم می شود. نه آدم وقتی در مجموعه آیات، خود این آیه و روایات تأمل می کند، معلوم می شود آن آثار مال طهارتش است، یا طهارت گوشت یا طهارت جلد، پوست.

س: از گوشت شما طهارت توقع دارید یا حلیت؟

ج: اجازه بدهید، از گوشت، بله الان توقع ما این است. اما با مجموعه شواهد و لذا هم کلمه تزکیه به کار برده شده که برای طهارت است. در حقیقت تزکیه حلیت نمی آورد. این هم که آقای خویی هی چسبیدند که اینجا حکم به طهارتش می کنیم، یا مرحوم آقا ضیاء در عده ای از فروع، اینها در حقیقت به یک نوع ارتکازی برگشتند که شاید خودشان هم توجه نداشتند که در مجموعه شواهد تاریخی، از قرآن و سنت این است. خوب توجه بشود.

بله، حیوان دو قسم بود؛ کل حیوان بر اثر تزکیه و سر بریدن با آن شرایط خاصی که تا آن زمان ثابت بود، این طاهر می شد، لکن حیوان طاهر دو جور بود؛ مأکول اللحم و غیر مأکول اللحم. نه حیوان مأکول است و غیر مأکول. حالا هر کدامش هم طاهر است یا نه. نه این نبود. این را دقت بفرمایید.

مثلا همین حدیثی که اهل سنت دارند؛ ای ما اهاب دبغ فقد طهر؛ البته این متن دیگر هم دارد. حالا من نمی خواهم وارد بحثش بشوم؛ چون سابقا به یک مناسبتی در بحث مکاسب متعرض شدیم. ببینید ای ما اهاب دبغ فقد طهر؛ اگر شما پوست جلد حیوان، چرم حیوان را بگیرید، ولو از میت هم باشد. آنها فتوایشان این است عده زیادی شان، به استثنای سگ و خنزیر. البته از ابو حنیفه نقل شده به استثنای خنزیر. یک مثل معروف هست قال الشيخ ۳۱:۳۵ قصه ای هست که آن سگ، ۳۱:۳۹ چون این فتوای ابو حنیفه است، خنزیر را قائل است که لا یطهر بالدبغ؛ اما سگ را می گوید یطهر بدبغ. این راست هم هست. این مثال شوخی نیست، این واقعیت فتوای فقهی. بقیه جلدها که پاک می شود. سگ هم می گوید پاک می شود. خنزیر فقط پاک نمی شود.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بکنید تعبیر را. ای ما اهاب قد دبغ، یعنی کأنما ولو شما این حیوان را تزکیه نکردید، پوستش را دباغی بکنید، پاک می شود. کأنما نکته اساسی همان طهارت است. و لذا خوب دقت کنید خود آنها هم گفتند لحمش پاک نمی شود. دقت فرمودید نکته را؟

اگر دباغی کردید خصوص جلدش پوستش، چرمش، پاک می شود.

س: دباغی یکی از مطهرات می شود

ج: هان، یعنی چه نکته اساسی؟ یعنی اگر تزکیه شده بود، این پاک می شد. تزکیه هم نشده، میته است، دباغی بکنید باز هم پاک می شود. دقت بکنید فقد طهر.

س: ۳۲:۵۳

ج: می دانم قبول دارم، نگفتم می دانم، نه من دارم ارتکاز را می خواهم درست بکنم. کار ندارم که ما این روایت را قبول بکنیم یا نکنیم. ببینید پس بنابراین اصلاً نحوه بحث عوض می شود. نحوه بحث این می شود که اگر تزکیه شد، این که خب مرحوم آقای خویی و اینها می گویند که اگر وقوع تزکیه شد، شک هم کردید پاک است. آقا ضیاء در شبهه حکمیه و موضوعیه. این واقعا شاید مثلاً این استدلالی که ما می گوئیم، کما اینکه در کتاب هایشان نیامده. این معلوم می شود که اصولاً یک ریشه ای داشته در عمق ارتکاز فقهی و عمق ارتکاز اسلامی. ما باید شواهد را روی این پیدا بکنیم که مراد از تزکیه در این حیوانات، این فرض کنید منخنقه و موقوذه، در حقیقت پاک کردنشان بوده است. لکن آن مسئله حلیت اکل، آن یک مسئله تعبیدی بوده. شارع روی عده ای از حیوانات گفته حلال است. عده ای از علمای اهل سنت و از علمای ما مرحوم شهید ثانی، من فکر می کنم تمهید القواعد شهید ثانی، ظاهراً چاپ جدید هم شده، من ندیدم چاپ جدید را.

س: چاپ جدید قشنگی شده

ج: بله، چاپ جدیدی شده. من چاپی را که می گویم چاپ قدیم است که با ذکرای مرحوم شهید اول چاپ شده. در آن نسخه من صفحه ۴۰ است. در آن نسخه چاپ قدیم، چاپ جدید که نمی دانم. البته بنا شده مجموعه آثار شهید ثانی یک جا چاپ بشود. ۲۸ جلد است، چاپ هم شده اما به بازار نیامده. می خواهند یک دفعه به بازار بدهند. ۲۸ جلدش هم چاپ شده. کل آثار، شرح لمعه، همه آثار مجموعه آثار شهید ثانی. دو جلد هم مثل اینکه ترجمه شده، منتظرند ملحق بشود بفرستند بازار.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بکنید. شهید ثانی و عده ای از اهل سنت که این احتمالاً مراد شهید هم همین باشد. ایشان اصالة الحرمه فی اللحوم را قائل است. ما آن چند بار این بحث را عرض کردیم و تشکیک کردیم. ظاهراً ایشان این جور قائل است که مستفاد از ادله اصل اولی کل حیوان یحرم اكله الا ما خرج بالدلیل؛ این اصالة الحرمه مرادش این است. اصل اولی در کل حیوان حرمت است.

که عرض کردیم این ظاهراً غیر از اصالت عدم تذکیه باشد. ظاهر عبارت ایشان. یعنی یک اصل لفظی است. پس بنابراین تا اینجا الان من مطلب را عرض کردم. فردا بر می گردیم به شواهد.

پس بنابراین آن که در ذهنیت مسلمانان بوده، اساسا ما يحصل به الطهاره بوده. آن گوشت که پاک شد، حالا یا مثلا فرض کنید غیر مأکول اللحم است؛ لا یحله اكله. یا مأکول اللحم است، یحل اكله. آثار در پوست یک، و در گوشت دو، و در استخوان که مال بعد آثار را می خوانیم سه. آثار رفته روی عنوان طهارت. اگر این مطلب ثابت بشود حرف آقای خویی که مثلا می گوید حکم به طهارت می کنیم با اجرای تزکیه این حرف خوبی در می آید و حرف مرحوم آقا ضیاء قدس الله سره.

پس تا اینجا ما خیال می کردیم یعنی تصور این بود که ظاهر آیه مبارکه حرمت اكل است؛ با تزکیه حرمت اكل برداشته می شود. بگویم نه، ظاهر آیه اصلا آیه ناظر است به طهارت.

س: ۳۶:۱۷

ج: اینهایی که ذکیتم آمده. ذکیتم لحم خنزیر

س: ۳۶:۲۳

ج: به آنها نیامده که لحم

س: اصلا کدوم سیاق است؛ سیاق اكل است،

ج: میتی که میتی است که. بعد دم که توش تذکیه معنا ندارد. لحم الخنزیر و ما احل لغیر الله به که اصلا معنا ندارد که.

س: سر خوردن است

ج: این، ای بابا شما، شما مثل اینکه دیروز تشریف نداشتید. دیروز آیه را آوردیم تفسیر سوره

س: کی گفته از مطهرات است؟ تا الان ما ده تا مطهر داشتیم؛ از الان شد

ج: قطعا تزکیه از مطهرات است. پاک می شود خوب.

عرض کنم خدمتان که غیر از سگ و خنزیر. عرض کنم خدمتان که پس بنابراین ببینیم آیا ما می توانیم شواهد را اقامه بر این بکنیم که مثلا در باب من باب مثال ارض در استدلال ایشان گفتند آن استخوان میتی پاک است، چون خون به آن نمی رسد که آلوده بکند. کثیف نمی شود با خون. اما گوشت و پوست، این دو تا با خون کثیف می شوند. لذا با تزکیه کردن پاک می شود. آن وقت آن روایت می گوید بله، پوست درست است با تزکیه پاک می شود، پوست با دباغی هم پاک می شود. ای ما اهاب قد دبغ فقد طهر، این را اینجور معنا کردند.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

چهارشنبه - ۱۳۹۳/۰۹/۰۵

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۴

جلسه: ۲۹

پس این بحث الان به اینجا رسید. فردا تتمه بحث و شواهد را اقامه می‌کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین